

مهندسی تقلب، مهندسی افشای تقلب

یک پرسش: آیا در انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ تقلب شده است؟
و پرسش تکمیلی: آیا چنان که ادعا شده، این تقلب مهندسی شده بود؟
این ها، پرسش هایی است که از صبح ۲۳ خرداد به بعد مداوماً پاسخ گرفته است.

پس، ایستادن بر روی آن ها، توضیح تازه ای به همراه نمی آورد.
از این رو پرسش دیگری مطرح می کنیم: آیا مهندسی تقلب، افشای تقلب را نیز در خود داشت؟

و پرسش تکمیلی: اگر پاسخ، آری باشد، آیا به عمد بوده؟ و اگر باز هم پاسخ مثبت باشد، باید پرسید چرا؟

اگر پاسخی ولو بسیار ناقص، برابر این "چرا" بتوان جست، شاید روزنی برای نگریستن به پاره ای علل اراده شده در رقم خوردن رخداد های پس از ۲۲ خرداد به بعد، بتوان تعبیه کرد.

اما پیش از پرداختن به این چرا؟، لازم است به بعضی موارد که تصور می رود مهندسی تقلب، مهندسی افشای تقلب را نیز با خود داشته است، اشاره شود. این موارد به گونه ای است که گویا طراحان آن، بر آن بوده اند که بیشترین قراین را برای راه بردن به تقلب به دست دهند. آنقدر آشکار، که اگر مرادشان پنهان کاری بوده، باید قایل به این فرض شد که شاید پنداشته اند، عیان کردن بهترین شیوه پنهان ماندن است. اما حتی کورسویی هم برای تمایل به پنهان ماندن از دیده ها به چشم نمی آید. هیچ تلاشی برای پوشیده ماندن نشده، مگر به مثابه نشانه ای برای راه بردن به محل اختفا.

نخستین آن، نامزدی آقای احمدی نژاد است. اگر در دور اول، نقطه قوت وی، نقطه ضعفش بود؛ ناشناخته بودن در نزد مردم. در دور دوم، نقطه قوتش، نقطه ضعفش بود؛ شناخت مردم از وی. همه سرمایه گذاری، روی همین نقطه قوت بود. پیام این بود: دقیقاً همان کسی را که نمی خواهید، می آوریم. این، به رخ کشاندن قدرتی بود که اراده شده بود از رهگذر منحل خواستن اراده مردم، راهبرد تثبیت شدن را تمهید کند.

دوم، سرعت اعجاب آور در شمارش آرا و اخذ نتیجه نهایی در کمترین فاصله زمانی. با اختصاص ۶۳٪ کل آرا به نفع آقای احمدی نژاد. این شست نشان دادن به سه نامزد دیگر، و از آن طریق به مردم بود.

سوم، شتاب آقای خامنه ای در تایید نتایج اعلام شده انتخابات، پیش از تایید صحت آن از سوی شورای نگهبان. ایشان پیش از انتخابات، در سفر کردستان، تمایل خود را نسبت به نامزد مورد نظر ابراز کرده بود. این تمایل، جامه واقعیت پوشید، تا جامه انتخاب از تن انتصاب گرفته شود. ضمن آن که به نظر می آمد انتصاب، تنها اختیار ایشان است. خیلی زود، به قرینه رد بوسه رهبر و لجاج با وی بر سر آقای مشایبی در زمینه معاونت اولی نامبرده، قوت بیشتری پیدا کرد. ولی آن رد و این لجاج، هیچ نبود مگر نمود ابزاری رییس جمهور منصوب. از طرف کانون قدرت و ثروت، که با بالا آوردن یک "هیچ"، همه چیز بودنش را به رخ می کشید.

چهارم، در جشن پیروزی شست بر سه، معترضین، خس و خاشاک نامیده شدند: دعوت به واکنش.

و

اگر قایل به ردی ولو کم رنگ، از تعمد در قراین شماره شده باشیم، باید پرسید: برای چه؟

برابر این پرسش، نه یک پاسخ، بلکه پاسخ های متعددی می توان سراغ کرد. پاسخ هایی که عمدتاً معطوف به راهبردهای دیرینه استعماری - امپریالیستی هستند. مانند به روز داشتن سنت انفصال دولت و ملت از هم به جهت نشستن در میانه برای زیر سلطه داشتن کلیت عرصه. قوام آوردن انفعال از امید در مقیاس ملی. کند نگه داشتن تیغ اپوزسیون با برش زدن آن. همسویی بهنگام امپریالیسم با خیزش متوقف به تغییر، به جهت تقلیل هزینه تغییر به حداقل و تلاش برای مهار آن در راستای منافع خود.

و

از شمار بالا، آخرین آن را به جهت موضوعیتش در مقطع کنونی مورد توجه قرار می دهیم. مورد اخیر، بیشتر به اعتبار آنچه وقوعش محتمل می نماید لحاظ شده، نه به اعتبار آنچه در مقاطع تاریخی پیشین گذشته است.

ج.ا از بد و پیدایش، همان قدر که در لفظ به آمریکا تاخته، در عمل منافع آن را برآورده. هم در مقیاس منطقه ای و هم در داخل. با وحشت پراکنی در میان کشورهای حاشیه خلیج فارس، توجیه ساز ورود آمریکا به منطقه شد. و با ابراز

انزجار مداوم بر علیه "استکبار جهانی"، مبدلِ نفرت ورزی مردم نسبت به خود، به دوست برده شدن "شیطان بزرگ" گردید.

آمریکا نیز به میزانی که نسبت به ج.ا. خصومت نشان داده، دوام آن را موجب شده. هم با ایجاد ترس در میان کشورهای که سلطه آمریکا بر ایران را، مغایر منافع خود می یابند و از این رو حمایت از ایران را منطبق با منافع خود تشخیص می دهند. مانند روسیه، چین، اروپا و تا حدی، ژاپن. بیشتر از آن رو که اگر این کشور سلطه خود بر نفت عربستان و عراق را به ایران هم تعمیم دهد، توان اعمال نفوذ بیشتری بر این کشورها پیدا خواهد کرد. و هم به واسطه مجال دادن به ج.ا. برای سرکوب مخالفین و منتقدین، به بهانه هم سوئی شان با خواست های استکبار جهانی. مورد اخیر در همان حال که از رهگذر سرکوب مخالفین و منتقدین، تسلط ارتجاع را بسط می دهد، به موازات آن اقبال جامعه به آمریکا را نیز توسعه داده. در واقع از قیل برکشیده شدن روزافزون ارتجاع که پیوستگی با امپریالیسم دارد، اضمحلال آن نیز رقم می خورد.

مرحله نهایی و تعیین کننده این پروسه، برآمد جریانی است که توان به چالش کشاندن مردم را با نظام داشته باشد. به گونه ای که اضمحلال رژیم بر بستر سرکوب بدنه تحول طلب جامعه رقم بخورد. به عبارت دقیق تر، به شکلی که دو صف واپس گرا و رو به آینده، یکدیگر را به سود یک نیروی سوم که مورد نظر آمریکا خواهد بود، فرسوده کنند. اگر فرض دخالت آمریکا متصور باشد، در مقطعی خواهد بود که فرسودگی قالب شود و جا به انفعال دهد. تغییر نظام با کمترین هزینه برای آمریکا و بیشترین هزینه برای مردم ایران. بنابراین کودتای ۲۲ خرداد، همانقدر که می تواند فرجام یک دوره سی ساله تلقی شود، می تواند سرآغاز پایان آن نیز محسوب شود.

پایان به سود کی؟ اگر آمریکا بتواند روند تحولات را در راستای منافع خود مهار و هدایت کند، طبعاً به سود آمریکا. آیا می تواند؟

نقطه عزیمت کودتای ۲۲ خرداد می تواند وصول این مقصد باشد.

مانع عمده اما، آگاهی رو به قوام مردم و فرا رویدن آن به مرحله عمل است. آگاهی که از بطن بیش از سه دهه تجربه زیستن در ذیل تقدس ناظر بر جعل و جنایت و غارت سربرآورده و از پس مشاهده تعمیم یافتن حمایت آمریکا از کودتای ۲۸ خرداد به کودتای ۲۲ خرداد، به پیوند ارتجاع با این کشور وقوف حاصل کرده.

با این گمانه ها، راقم این سطور، قایل به تقلب و مهندسی افشای تقلب است. به مثابه تمهیدی برای تشدید و توسعه تقابل مردم با نظام، با هدف سرکوب

سراسری نیروی بالنده جامعه، فرسودن تمامی امکانات کشور و دعوتِ بهنگام
فرشته نجات - آمریکا - برای به سامان کردن آن.

تا اینجا اما، نتیجه خلاف این خواست بوده. به واسطه حضور خلاق مردم در
صحنه و عملکرد نفس حضور به مثابه بستر ارتقای آگاهی.

علی ۸۹/۶/۲۱